

تربیت

در

گلستان سعدی

نوشته : محمد جابانی

مشهد : اردیبهشت ماه ۱۳۶۳

Ketabton.com

قیمت ۱۲۰ ریال

چاپخانه خراسان - مشهد

تربیت

در

گلستان سعدی

نوشته: محمد جابانی

مشهد: اردیبهشت ماه ۱۳۶۳

چاپخانه خراسان - مشهد

فهرست مطالب

- ۱- مقدمه
- ۲- شرح زندگی و آثار سعدی
- ۳- نویسندگان و فلاسفه معاصر سعدی و نظریات تربیتی آنان
- ۴- عقائد کلی سعدی درباره تعلیم و تربیت
- ۵- علل پیدایش نظریات مختلف تربیتی
- ۶- نظریات سعدی در مورد تأثیر محیط
- ۷- نظریات سعدی در تأثیر وراثت
- ۸- مقایسه نظریات سعدی درباره محیط و وراثت و تناقضات تربیتی آنها
- ۹- سایر نظریات تربیتی و اخلاقی سعدی و نتیجه

منابع مورد استفاده

- ۱- گلستان سعدی از روی نسخه تصحیح شده مرحوم محمدعلی فروغی چاپ مؤسسه مطبوعاتی علمی
- ۲- تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر صدیق اعلم
- ۳- قلمرو سعدی دشتی
- ۴- تاریخ مفصل ایران تألیف عبدالله رازی
- ۵- تاریخ ادبیات حسین فریور
- ۶- يك دوسه بينهايت تألیف ژرژ گاموف (معمای حیات)
ترجمه احمد پیرشک
- ۷- نظریات تربیتی دکتر دکرولی در جزوات
آقای دکتر شکوهی

مقدمه :

«در آن مدت که ما را وقت خوش بود
زهجرت ششصد و پنجاه و شش بود»
«مراد ما نصیحت بود و گفتیم»
«حوالت با خدا کردیم و رفتیم»

قریب هفت قرن است که گلستان سعدی گل سرسبدا دییات
فارسی است. و مانند یاقوت گرانبھائی برپیشانی ادبیات فارسی
میدرخشد .

بقول سعدی : «لاجرم بادخزان را بر او اوراق آن دست
تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را بهطیش خریف
مبدل نکند.»

کتابی بهجامعیت گلستان نیامده و درآینده هم احتمال
بوجود آمدن چنین مجموعه گرانبھائی نمیرود.
گلستان بدون همتا ماند و شاید بماند.

امرسون نویسنده و متفکر معروف امریکائی در قرن نوزدهم میگوید :

«سعدی بزبان همه ملل واقوام عالم سخن میگوید و گفته‌های او مانند هومروشکسپیر و سروانت و مونتینی همیشه تازگی دارد او گلستان را یکی از اناجیل و کتاب مقدس جهان میداند و معتقد است که دستورهای اخلاقی آن قوانین عمومی و بین‌المللی است.»

بواسطه همین جامعیت گلستان است که هر کس فراخور حال خود از خرمن گلهای گلستان خوشه‌ای برمی‌چیند و مورد استفاده قرار میدهد.

منهم با بضاعت اندک علمی قدم به این باغ پر گل وریاحین نهاده و یکدسته از گلهای تریبیتی سعدی را از تمام گلستان انتخاب کردم باشد که مورد استفاده دانش‌پژوهان قرار گیرد.

محمد جابانی

شرح زندگی و آثار سعدی

شیخ مشرف‌الدین بن مصلح‌الدین سعدی شیرازی در سال ۵۸۰ هجری در شیراز متولد گردید.

هنوز کودک بود که از پدر یتیم ماند خاندان سعدی همه از علمای دین بودند او پس از تحصیلات مقدماتی در شیراز بی‌غداد رفت و در مدرسه نظامیه بغداد به تکمیل تحصیل پرداخت و از محضر استادان آن زمان چون شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر سهروردی کسب علم و طریقت نمود.

پس از فراغت از تحصیل عزم سفر کرد از شام، فلسطین، آسیای صغیر، شمال‌افریقاً دیدن کرد.

خوشیها دید و سختیها کشید و تجربه‌ها اندوخت.

در سال ۶۵۴ به شیراز مراجعت کرد و در دربار اتابکان فارس منزلت یافت. تخلص خود را از نام اتابک سعد بن زنگی گرفت و ظاهراً از همین موقع به شاعری پرداخته است.

پس از استیلاي مغول بر فارس و برچیده شدن سلسله اتابکان سلغری به قصد حج از شیراز خارج شد و به بغداد و حجاز رفت و در بازگشت از راه آسیای صغیر به آذربایجان

خدمت خواجه شمس‌الدین جوینی و برادرش عظاملک جوینی رسید و مورد تکریم آنها واقع شد.

سعدی بقیه عمر خود را در شیراز بدعزت گذرانید و در حدود سال ۶۹۰ وفات یافت و در خانقاه خود کنار آب‌رکن آباد مدفون گردید.

سعدی نه تنها از بزرگترین ستارگان ادبی ایران میباشد بلکه شاعر و نویسنده توانای جهان است.

در نظم و نثر قدرت و مهارت زیادی نشان داد و آثار گرانبهایش به زبان فارسی ارج و بهائی بخشیده است.

سعدی منتها الیه سیر تحول زبان فارسی و معیار زبان امروزی ماست خصوصیت سعدی در دایره نظم محصور نماند و به نثر هم پرتوی افکند.

سعدی که در نظم توانا و مکمل استادان پیشین است در نثر مبدع و مبتکرش توان گفت زیرا نثر را از سنگلاخ تکلف و تصنع متداول زمان بیرون کرد.

یکی از وجوه مسلم امتیاز شاعران طرز تعبیر و کیفیت میان آنهاست و از این حیث سعدی باشیوه خاص خود پیرو کسی نیست و به دیگری شباهت ندارد و استاد مکتبی است که دیگران

به دنبال آورفته اند .

سعدی بوستان را در ۶۵۵ دره باب سروده و دستوراتی مفید در مطالب عرفانی و دینی و اجتماعی داده است. بوستان و گلستان شاهکار نظم و نثر سعدی است و پرتو این نثر بدیع مطالب گلستان را جلوه خاصی بخشیده است و همه را معتقد کرده است که این کتاب سراسر حکمت و دستور العمل زندگانی است .

در گلستان آنچه را که سیستم میگویند وجود ندارد یعنی در این کتاب روش استوار که تمام فصول بر محور اندیشه‌ای دورزند. و فکر اساسی بکاربرد نمی‌یابیم یکی از مترجمین انگلیسی که درباره صحت برخی از گفته های اخلاقی آن تردید دارد به خوانندگان خود توصیه می‌کند که این گفته‌ها را ندیده بگیرند چنانکه پاره‌ای از کشیشان هنگام قرائت دروس انجیل و تورات از برخی جمله‌ها و گفته‌های آن نخوانده می‌گیرند.

گلستان در سال ۱۶۵۱ به زبان لاتین ترجمه شده و ولتر و سایر متفکرین عصر آنرا بسیار ستوده‌اند اما بوستان در نظر بنجامین فرانکلین مقامی بسیار شامختر و والاتر داشته است بطوریکه وقتی جمله‌ای از آن‌ها در جزو موعظه‌های (جرومی

تیلان) روحانی و واعظ شهیر انگلیسی قرائت کرد درباره آن گفت این جمله باید قاعدتاً یکی از جمله‌های مفقوده اشعار تورات باشد.

نویسندگان و فلاسفه معاصر سعدی و نظریات تربیتی آنان

برای اینکه از زندگانی حکما و فلاسفه عصر سعدی اطلاعی حاصل شود به شرح احوال چندتن از آنان می‌پردازیم و نظرات تربیتی دوتن از حکما و فلاسفه آن عصر را ذکر مینمائیم .

منهاج سراج - مؤلف تاریخ طبقات ناصری در سال ۵۸۹ در جو زبان بدنیا آمده در آخر کتاب خود بعضی اطلاعات سودمندی ذکر نموده است.

عظاملك جوینی - صاحب کتاب تاریخ جهانگشا میباشد وی وزیر هلاکو خان مغول بوده است.

محمد عوفی - در جوانی در خراسان زندگی میکرده و سپس به هندوستان مسافرت نموده است تألیفات او یکی لباب الالباب و دیگری کتاب جوامع الحکایات است .

رشیدالدین فضل‌الله - در سال ۶۴۵ در همدان متولد

گردیده و در اکثر علوم متداوله آن عصر تحصیلات عالی نموده از کتابهای او جامع التواریخ، کتاب الاحیاء و آثار، توحیدات، مفتاح التفاسیر و الرسالة السلطانیة و لطایف الحقایق را میتوان ذکر نمود .

وصاف - عبداله بن فضل الله رازی تاریخ وصاف را که دارای نشر بسیار پیچیده ای میباشد نوشته است او یکی از تحصیلداران دولت مغول بوده است.

فضل الله حسینی - تاریخ معجم فی آثار ملوک عجم را که در شرح احوال پادشاهان باستانی ایران تا زمان ساسانیان میباشد نوشته است.

حمدالله مستوفی قزوینی - در زمان وزارت رشیدالدین فضل الله رئیس مالیه قزوین، ابهر و زنجان گردید تألیفات مشهور او تاریخ گزیده و ترهت القلوب است.

نصیرالدین بیضاوی - مؤلف کتاب نظام التواریخ میباشد. شیخ فریدالدین عطار - ابوطالب محمد بن ابوبکر معروف به شیخ فریدالدین عطار از بزرگترین شعراء صوفی مشرب ایران است تألیفات او منطق الطیر، الهی نامه، اسرارنامه مصیبت نامه، خسرو نامه، پندنامه و... است.

جلال‌الدین محمد معروف به مولوی - جلال‌الدین محمد
به وجود آورنده شاهکار فناپذیر مثنوی و شمس تبریزی است
که مالا مال از مطالب مفید و حقایق ارجمند عرفانی است.
کمال‌الدین اسماعیل - او معروف بخلاق‌المعانی است
بعضی از امراء دوره خوارزمشاهیان و اتابکان فارس را مدح
گفته است .

عراقی - فخرالدین ابراهیم همدانی از عرفا و شعراء
نامی است که کتاب لمعات را در عرفان به‌نثر نوشته است.

خواجه نصیرالدین طوسی

۶۷۲ - ۵۹۷

در سال ۵۹۷ در طوس متولد شده و در خراسان پرورش
یافته است اخلاق ناصری را در سال ۶۳۳ هجری قمری تألیف
نموده و در این کتاب نظریاتی در مورد آموزش و پرورش بیان
نموده است .

خواجه برای تربیت اخلاقی اهمیت بسیار قائل بوده و
به محیط پرورش طفل توجه زیادی دارد. او معتقد است که
عمل تربیت در کودکی آسان است و منظور از تعلیم و تربیت
را درك سعادت میداند و سازمانی که پیشینی میکند نخست

خانه، سپس مکتب است برنامه تحصیل را از سنن و وظایف دین، محاسن اخبار، بهداشت، اخلاق خوب، آداب زندگانی ورزش و بازی و صناعت و هنر میداند.

خواجه میگوید معلم باید پی به طبیعت کودک ببرد تا بتواند استعداد او را کشف نماید و به او مطلبی بیاموزد او در سال ۶۷۲ هجری در بغداد در گذشته است .

اوحدی

۶۷۲ - ۷۳۸

اوحده الدین اوحدی در حدود سال ۶۷۲ در مراغه به دنیا آمد اوحدی در کرمان به خدمت شیخ اوحده الدین کرمانی عارف نامی رسیده و مرید او شده است شاهکار اوحدی مثنوی جام جم است که در حدود پنجهزار بیت میباشد مثنوی اوحدی شامل یک مقدمه و سه قسمت است که اکثر نظریات اوحدی در باب تعلیم و تربیت در قسمت دوم بیان شده است او میگوید:

دانشمند باید دیگران را از معلومات خود مستفیض کند. منظور از زندگانی را تحصیل و کار کردن و داناشدن میداند. اوحدی معتقد است که در برنامه نخست دین و فرض و

نست، سپس اخلاق از همه مواد دیگر مهمتر است.

سومین ماده مهم پیشه و چهارمین ماده برنامه را خواندن و نوشتن و سخن گفتن ذکر کرده است اوحدی در روش تعلیم و تربیت یادآور میشود که پدر نباید کلمات زشت و ناسزا با پسر خود بگوید و نباید ویرا بناز و نعمت بار آورد بلکه باید او را بکار وادارد همچنین پدر باید فرزند را از مصاحبت بسدان دوردارد.

در مورد تعلیمات فنی و عالی معتقد است که علم را برای کمال باید خواند نه برای تحصیل مال.

عقائد کلی سعدی دربارهٔ تعلیم و تربیت

سعدی را میتوان یکی از مریبان اخلاق عملی در ایران دانست سعدی یکباب از گلستان را در تاثیر تربیت و یک باب دیگر را در آداب صحبت نگاشته است در بوستان نیز باب هفتم را در (عالم تربیت) نام نهاده و نکات بسیاری را تذکر داده است.

به عقیده سعدی در نهاد آدمی خیر و شر توأم است و انسان باید بوسیلهٔ عقل و خرد بر نیروی اهریمنی چیره گردد. سعدی

در مجموع آثار خود برای وراثت اهمیت خاصی قائل شده و معتقد بوده است که هر کس استعداد و هوش یا کودنی و بیهوشی و خوابهای بد و زشت را از نیاکان خود به ارث میبرد.

بنابراین نیروی تربیت محدود است. شیخ اجل به تأثیر همنشین خوب و یا بد زیاد معتقد بوده و دستورات موکدی در این مورد صادر نموده است. سعدی سن تربیت پذیری را در کودکی ذکر کرده و عقیده داشته است که باید در کودکی به تربیت طفل پردازیم.

به عقیده سعدی منظور از آموزش و پرورش آنستکه کودک را با دیانت، خردمند، پرهیزکار، سخندان بار آورند.

به نظر سعدی معلم باید خشن و سختگیر باشد که شاگردان از او اطاعت نمایند. در باب روش آموزش و پرورش میگوید: انسان باید برای فهم مطالب از حواس خود استفاده نماید و بیم و امید را باید وسیله تربیت طفل قرارداد و کودک را نباید به ناز و نعمت پروراند، حاجات او را بر آورد و از رفیق و همنشین بد بر حذر داشت.

تحصیلات نظری به تنهایی مفید نیست و باید با عمل توأم باشد.

سؤال و پرسش باید وسیله کسب مقام باشد و انسان باید رعایت میل و ذوق شنونده را بنماید.

علل پیدایش نظریات مختلف تربیتی

قبل از اینکه به عقاید تربیتی شیخ اجل پردازیم باید اوضاع و احوال زمانی را که سعدی در آن میزیسته است مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و ببینیم که چه عواملی باعث شده است که شیخ نظریات مختلفی دربارهٔ تعلیم و تربیت اظهار دارد و آن عوامل به چه چیزهایی بستگی داشته است.

استاد بزرگوار در زمانی میزیسته که عقاید گوناگونی از طرف پیروان مذاهب مختلف ابراز میشده و کینه و نفاق فوق العاده‌ای در بین آنان پدید آمده بود. همچنین، یک نوع حس بدینی در همهٔ مردم وجود داشته است.

سعدی را میتوان گفت که انعکاسی از آینه تمام‌نمای زندگانی صدساله خویش است خرابی و نابسامانی اوضاع اجتماعی مردم خواه و ناخواه آنانرا به جانب درویشی و قلندری کشانیده و روح یأس و بدینی را در مردم ایجاد کرده بود لاجرم کار و کوشش را کنار گذاشته به وسایل متعددی متشبث

میشدند تا این عدم فعالیت در کار را جبران نمایند.
چون اگر فعالیت و کوشش از یکطرف خنثی گردید
بطرف دیگر میگیراید و این گرایش بجهت مختلف میتواند
مظاهر متعددی داشته باشد.

اختیار درویشی و قلندری یکی از این مظاهر آشفتنگی
و نابسامانی اوضاع بوده است. حمله مغول بر جراحات ریش
اجتماع آنزمان اثر عمیقی گذاشت و توسل مردم را به درویشی
و گوشه گیری بیشتر نمود.

مردمی که از مظالم آنزمان در فقر میسوختند و روزند
امید به فعالیت به رویشان بسته گردیده بود.

بدین علل شیخ اجل در گلستان بابهای مختلفی گشوده
و خواسته است به هر یک از طبقات اجتماعی دستورهای
اخلاقی مفیدی بدهد.

انقراض خلافت عباسی و اضمحلال تمدن اسلامی شیخ
را فوق العاده دلتنگ کرده است و چون سعدی کشورهای اطراف
ایران را گردش کرده است میتوان تا حدی با مطالعه گلستان
به اوضاع و احوال مردم ایران و سرزمینهای اطراف آن در
آنزمان پی برد زیرا نوشتهها و نظریات، مختلف میتواند مقیاسی

برای سنجش افکار مردم آن زمان باشد.

سعدی با اینکه به راهنمایی اخلاقی طبقات مختلف پرداخته و این فرمان اخلاقی هم از تجربه و سیر و سیاحت او سرچشمه گرفته است، معذالك تحت تأثیر اوضاع و احوال عصر خودش قرار گرفته و از آن بدورنمانده است. با جد و جهدی که نموده در هر دستور اخلاقی یکطرفه قضاوت ننماید، معذنا تناقضاتی پیدا شده و حتی در بعضی موارد قضاوت یکجانبه نموده است.

دستورهای اخلاقی به پادشاهان میرساند که در آن زمان مردم از ظلم و جور سلاطین در امان نبوده‌اند و مظالم بیحد و حصری از طرف حکام نسبت به مردم عمل میشده است. حتی آسایش را نیز از آنان سلب نموده و از کار و فعالیت بازداشته بود. سعدی با اینکه بدون پروا دستورهای اخلاقی برای سلاطین زمان خود صادر می‌کند ولی بعضی اوقات آنرا به طریق منفی ابراز میدارد و مردم را به عبودیت کامل امرای و حکام وقت تشویق می‌کند.

البته از صدور این قبیل دستورها نیز چاره‌ای نداشته

و سعی کرده است که بهر وسیله‌ای شده در هدایت آنان بکوشد.

در باب اخلاق درویشان می‌بینیم که لباسهای مختلفی به درویشان پوشانیده و برای آنان طبقاتی قائل شده است.

مقصود از درویشی و قلندری را اینطور دانسته است که باید پشت پا به دنیا بزنند و آنچه در جهان هستی میباشد بهیچ انگارند.

این امر با نتیجه کار و کوشش را ازین میبرد. بطور کلی میتوان گفت سعدی فطرتاً و بر حسب فکر معرفت یافته خود آراسته به گذشت و خیرخواهی نوعست ولی در تحت تأثیر معتقدات رایج آثار تعصب از گفته هایش هویدا میشود. معتقدات دینی یکی از محورهای است که ادب سعدی بر گرد آن میچرخد.

روح سعدی یعنی معتقداتی که بر ادب وی اثر گذاشته است. ما نباید از سعدی متوقع باشیم که هم عارف، هم غزلسرا، هم مربی اخلاق و هم مرشد وهم ... باشد.

تراوشهای روح سعدی بهتر از هر کتاب تاریخی او را به ما نشان میدهد و علل پیدایش نظریات مختلف او را مینمایاند.

نظریات سعدی در مورد تأثیر محیط

به اولین نظریه‌ای که در دیباچه گلستان بر خورد می‌کنیم در تأثیر محیط است و سعدی در این باره می‌گوید:

«یکی از صاحب‌دلان سربجیب مراقبت فرورده و در بحر مکاشفت مستغرق شده، آنکه که از این معاملات باز آمد یکی از یاران به طریق انبساط گفت ازین بستان که بودی مارا چه تحفه کرامت کردی گفت بخاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را، چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.» (۱)

یا

«گلی خوشبوی در حمام‌روزی رسید از دست محبوبی بدستم بدو گفتم که مشکى یا عیبرى که از بوی دلاویز تو مستم بگفتا من گل ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم کمال همنشین در من اثره کرد و گرنه من همان خاکم که هستم» ۲
اگر سایر نظریات شیخ را با آنچه که در دیباچه در مورد خودش گفته است مقایسه کنیم می‌بینیم تأثیر همنشین روی او

- ۱- دیباچه گلستان .
- ۲- دیباچه گلستان .

چنان اثر عمیقی گذاشته است که موجب و موجد پیدایش چنین کتاب پرارزشی گردیده است.

با اقرار صریح شیخ اجل پدیده اثری وی بر اثر مؤثری بوده است و آن مؤثر را خود میگوید در اثر همنشینی با ابوبکر بن سعد بن زنگی بدست آورده و میدان سخن را تا بدانجا کشانیده است که همه به استادی او معترفند .

یاد حکایت دیگر میگوید:

«عربی را دیدم که به پسر همیگفت در روز قیامت خواهند پرسید عملت چیست نگویند پدرت کیست؟» .

پس نتیجه گرفته است که :

«جامه کعبه را که می بوسند او نه از کرم پیله نامی شد با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچو گرامی شد» (۱)
«هر که با بدان نشیند نیکی نبیند» .

«گر نشیند فرشته ای با دیو وحشت آموزد و خیانت و ربو از بدان نیکوئی نیاموزی نکند گریک پوستین دوزی» (۲)
یا

«پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج ترند که

۱- باب هفتم گلستان .

۲- باب هشتم گلستان .

خردمندان به قرب پادشاهان.» (۱)

یا

«هر که بابدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان درواثر نکند بطریقت ایشان متهم گردد و گریه خراباتی رود به نماز کردن. منسوب شود بخمر خوردن.

رقم بر خود به نادانی کشیدی که نادانرا به صحبت برگزیدی طلب کردم ز دانائی یکی پند مرا فرمود بانادان میبوند» (۲)

یا

«..... وزیر چون این سخن بشنید طوعاً و کرهاً بیسندید و بر حسن رای ملک آفرین خواند و گفت آنچه خداوند فرمود عین حقیقت است که اگر در سلک صحبت آن بدان منتظم ماندی طبیعت ایشان گرفتی. اما بنده امیدوار است که به عشرت صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد که هنوز طفلست و سیرت بغی و عناد آن گروه در نهاد او متمکن نشده و.....»

بابدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد سگ صاحب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد» (۳)

۱- باب هشتم گلستان .

۲- باب هشتم گلستان .

۳- باب اول گلستان .

سعدی در این حکایتها تأثیر همنشین را بسیار مؤثر دانسته است و حتی استدلال نموده که اگر فرشته‌ای با آن سیرت و خصلت نیکو بادیوی همنشین و جلیس گردد تغییر وضع میدهد و خوی و وحشیگری دیو در او حلول خواهد کرد. همچنین مقام و منزلت جامعه کعبه را در اثر همنشین خوب دانسته است حال به نظریات سعدی در مورد توارث میپردازیم.

نظریات سعدی در تأثیر وراثت

همانطوریکه در نظریات کلی تربیتی ذکر شد سعدی برای وراثت اهمیت خاصی قائل شده و شواهد بسیاری را در گلستان خود آورده است قسمتی از حکایات و اشعار او نقل می‌گردد. در باب اول گلستان حکایت طایفه دزدان عرب را مطرح نموده می‌گوید: «طایفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته‌اند و منفذ کاروانیان بسته و.....» (۱)

بالاخره دزدان وسیله مأموران پادشاه دستگیر میشوند و سلطان حکم قتل همه را صادر مینماید در میان آنان جوانی بسیار خوش صورت بوده است که وزیر شفاعت مینماید و پادشاه

درمورد عدم تأثیر تربیت در جوان مطالبی اظهار میدارد.
بالاخره او را به وزیر میسپارند تا تربیتش نماید وزیر
هم در این امر کوشش فوق العاده ای بخرج میدهد ولی پس
از چندی جوان با ارادل و او باش محله پیمان مودت می بندد
وزیر و پسرش را می کشد و متواری میگردد در این حکایت
شیخ نظر میدهد که :

پر تونیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

یا

«ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری
با فرومایه روزگار مبر کزنی بوریا شکر نخوری»

یا

«عاقبت گزگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود»

یا

«شمشیره نیک ز آهن بد چون کند کسی
ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس»
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید در شوره بوم خس» (۱)

۱- باب اول گلستان .

یا

«زمین شوره سنبل بر نیارد در اوتنخم و عمل ضایع مگردان
نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان» ۱

در حکایت :

«ابلهی را دیدم سمین خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی
در زیره و قصبی مصری بر سر، کسی گفت سعدی چگونه همی بینی
این دیبای معلم برین حیوان لایعلم؟ گفتم خطی زشتست که بد
آب زرنبشتست

يك خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا
شریف اگر متضعف شود خیال میند
که پایگاه بلندش ضعیف خواهد شد
در آستانه سیمین به میخ زر بزند
گمان مبر که یهودی شریف خواهد شد» (۲)

یا در حکایت پسر کودن پادشاه و فرستادن او نزد یکی از
دانشمندان میگوید :

«یکی را از وزیرا پسری کودن بود پیش یکی از دانشمندان
فرستاد که مرین را تربیتی میکن مگر عاقل شود. روزگاری
تعلیم کردش و مؤثر نبود.

- ۱- باب اول گلستان .
- ۲- باب سوم گلستان .

پیش پدرش کس فرستاد که این عاقل نمیباشد و مرادیوانه کرد .

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بدگهر باشد سگ به دریای هفتگانه بشوی که چو تر شد پلیدتر باشد خرعیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خراباشد» (۱)

در حکایت دیگری میگوید:

«پادشاهی پسرش را به ادیبی داد و گفت این فرزندت تربیتش همچنان کن که یکی از فرزندان خویش ادیب خدمت کرد و متقبل شد و سالی چند برو سعی کرد و بجائی نرسید و پسران ادیب در فضل و بلاغت منتهی شدند ملک دانشمند را مؤاخنت کرد و معاتبت که وعده خلاف کردی و وفا بجای نیاوردی گفت بررأی خداوند روی زمین پوشیده نماند که تربیت یکسانست و طبایع مختلف .

گرچه سیم و زر سنگ آید همی درهمه سنگی نباشد زر و سیم
بر همه عالم همی تا بد سهیل جائی انبان میکند جائی ادیم» ۲

۱- باب هفتم گلستان .

۲- باب هفتم گلستان .

یادرحکایتی دیگر مطرح می‌کند که :

«فقیره درویشی حامله بود. مدت حمل بسر آورده و مرین درویش را همه عمر فرزند نیامده بود. گفت اگر خدای عزوجل مرا پسری دهد جزین خرقه که پوشیده دارم هرچه ملك منست ایثار درویشان کنم . اتفاقاً پسر آورد و سفره درویشان بموجب شرط بنهاد پس از چندسالی که از سفرشام بازآمدم به محلت آن دوست برگزیدم و از چگونگی حالش خبر پرسیدم گفتند بزندان شحنه درست . سبب پرسیدم کسی گفت پسرش خور خورده است و عربده کرده و خون کسی ریخته و خود از میان گریخته . پدر را بعلت او سلسله درنای است و بندگران بزپای گفتم این بلا را به حاجت از خدا خواسته است.

زنان باردار ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مار زایند از آن بهتر بنزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زایند» ۱

یا میگوید :

«استعداد بی تربیت دریغست و تربیت نامستعد ضایع خاکستر نسبی عالی دارد که آتش جوهر علویست ولیکن چون

۱- باب هفتم گاستان .

بنفس خودهنری ندارد باخاک برابر است، و قیمت شکر نه ازنی است که آن خودخاصیت وی است

چو کنعان را طبیعت بیهنر بود پیمبر زادگی قدرش نیفزود
هنر بنمای اگر داری نه گوهر گل از خارست و ابراهیم از آزر
مشک آنست که بیوید نه آنکه عطار بگوید دانا چو طبله
عطار است خاموش و هنر نمای و نادان چو طبل غازی بلند آواز
و میان تهی.» (۱)

باتوجه به نظریات ذکر شده به اختلاف نظرهای تربیتی
گلستان می پردازیم .

مقایسه نظریات سعدی درباره محیط و وراثت و تفاوت‌های تربیتی در آنها

باتوجه به‌عللی که قبلاً ذکر شد در عصر سعدی افکار
عرفانی در فضای ایران موج میزد و شأن خاصی در ادبیات پیدا
کرده بود.

در سعدی اصول دیانت با معتقدات عمومی و حتی با عادات
اجتماعی که هیچگونه بنای فلسفی و اخلاقی یا شرعی ندارد

۱- باب هشتم گلستان .

مخلوط گشته بود تغایر و تناقض در گفته های سعدی از اینجا ناشی میشود جبراشاعره که سعید را در بطن مادر سعید میدانند از زنان فصیح سعدی بدین لباس درمی آید که قلم تقدیر از روزازل بکار افتاده و خوب و بد را رقم زده است پس تغییر آن ممکن نیست بنابراین عقیده نیکی و بدی ذاتی و فکری است سعدی ابداً بدین فکر نمی افتد و از خود نمی پرسد که اگر زنگ دل فرعون ذاتی است پس دیگر فرستادن موسی نزد وی برای چیست؟ و از یدییضای او چه ثمر و نتیجه ای حاصل میشود سعدی عقیده ای را درست می پذیرد فقط برای اینکه با روح و نحوه معتقدات او هم آهنگ است بدین جهت سعدی به توارث بسیار متکی شده است .

در حکایت نزدان عرب که در مبحث توارث ذکر شد میگوید :

«عاقبت گرگزاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود.»
مطلبی که در این حکایت مورد بحث میباشد اینست که آن پسر نزد فطرتاً نزدی را از پدر به ارث نبرده بلکه اثر محیطی است که در آن پرورش یافته و نشو و نما نموده است بطوریکه خود سعدی یاد آور شده «میوه عنفوان شبایش نو

رسیده و سبزه گلستان غدارش نودمیده» (۱)
پس جوانی بوده است که شانزده یا هفده سال در چنان
محیطی پرورش پیدا کرده و تربیت دزدان رایافته است.
در جای دیگر میگوید:

«هر که در خریدش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست» ۱
و با این مثال نشان میدهد که اگر کسی در سن طفولیت
تربیت شود نتایج خوب و نیکوئی گرفته خواهد شد زیرا طفل
تربیت پذیر است و محیط در او مؤثر واقع خواهد شد و یا
بالعکس اگر در کوچکی در تربیت طفل کوتاهی شود در بزرگی
تربیت در او اثر نخواهد کرد.

پس کسی را که به قول سعدی چوب خشک شده و از مرحله
تربیت گذشته است نمیتوان تغییر داد بنابراین در این مرحله
برای جوان مشکل بلکه محال بوده است.
در این صورت چگونه میتوان این اثرات را نادیده گرفت
و اثرات توارث را بر او حتمی و مسلم دانست. و گفت این شخص

۱- باب اول گلستان .

۱- باب هفتم گلستان .

جانی بالفطره بدنیا آمده است.

نکته دیگری که مورد توجه میباشد تشبیهان نیست که سعدی در مورد تربیت آورده است.

«شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی

فاکس به تربیت نشود ای حکیم کس

با اینکه منظور جوهر و ذات است اما در اینجا یک جماد را با انسان مقایسه نموده است انسانی که هر آن در مقابل برخورد های محیط و عوامل خارج عکس العملهایی گوناگونی نشان میدهد .

انسانی که دارای ادراک و عواطف است و بالاخره انسانی که دارای اندیشه است بهیچوجه قابل قیاس با جماد نیست.

سعدی چون بعضی از اقوام را بد میدانسته است میگوید در چنین اشخاصی که بدی نهفته است تربیت مؤثر واقع نخواهد شد و گفته های خود را که در مورد تأثیر همنشین خوب و بد گفته است فراموش می کند حتی در بعضی از اشعار خود تغییر انواع را با انتقال بعضی از صفات ژنتیکی درهم آمیخته است و مثالهایی چون :

«سگ بدریای هفتگانه بشوی که چو تر شد پلیدتر گردد

خر عیسی‌گوش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد»
آورده است در این اشعار در مورد ذات دوحیوان مثال
زده و نتیجه گرفته است. مسلم خواهد بود که ذات یا اصل را
نمیتوان تغییر داد اما تغییر نوع با انتقال صفات ارثی فرق دارد.
بسیاری از مشکلاتی را که در مورد انتقال بعضی از صفات
و چگونگی آن وجود داشت حل نموده‌اند.

با توجه مختصری به کروموزمهای غده بزاقی شته درخت
میوه دیده میشود که طبقات سیاه رنگ متعددی جسم کروموزوم
را که در جهت قطر آن یعنی در جهت عرض قطع کرده‌اند باید
مقر صفات متعددی باشد که در کروموزوم جای گرفته‌اند.
ممکن است هر کدام از این طبقات قسمتی از بدن شته
را درست نمایند و تا شش میلیمتر طول بدن او را میرسانند و
شکل مخصوصی بد او میدهند تا بین شته میوه و شته جوجه فرق
داشته باشد.

بدین ترتیب ژنها هستند که حامل صفات و خصائص ارثی
میباشند و حتی میتوان گفت که کدام ژنها مقر کدام خاصیت
بخصوص میباشند و اختلافی که از این حیث بین آنهاست در
ساختمان ملکولی آنهاست پس نتیجه آنکه از شته درخت میوه

زنبور بوجود نخواهد آمد» (۱) این امر باتریت فرق کلی
واساسی دارد.

حیواناتی را که مثال زده است نمیتوان به نوعی دیگر
تبدیل کرد ولی میتوان کارها ئیرا به آنها یاد داد که انجام
بدهند در مورد یک حیوان دو مثال مختلف ذکر کرده است که
هر کدام در جای خود ذکر شد ولی در اینجا دو مثال با هم
مقایسه میگردد.

«سگ به دریای هفتگانه بشوی که چو تره شد پلید تر گردد»
«سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد»
اولی را در اصل ذات و وراثت و دومی را در تاثیر
محیط گفته است که تناقض بخوبی معلوم میگردد.

در حکایتی دیگر میگوید:

«پارسازاده را نعمت بیکران از تر که عمان بدست آمد
فسق و فجور و مبذری پیش گرفت» (۱).

باید گفت اگر پارسازاده بوده است طبق نظریات ارثی
سعدی میبایست پارسائی را از پدر خود به ارث برده باشد پس

۱- ژرژ گاموف «معنای حیات» ترجمه احمد بیرمشک.

۱- باب هفتم گلستان .

چگونه دست به چنان فسق و فجور میزند تا کار او به ملامتی و مناهی میکشد واضح است که محیط پارسازاده را به چنان وضع رقت باری در آورده است درجائی دیگر کنعان پسر نوح را بواسطه بی هنری میراند و میگوید:

«هنر بنمای اگر داری نه گوهر».

و به توارث میتازد و با اینکه همه چیز را از توارث میداند ولی میخواهد همین اشخاص که در اصل فاقد فهم هستند هنری کسب نمایند و بواسطه بی هنری آنانرا ناچیز می شمارد. اگر به اصل و گوهر کسی توجه شود دیگر به نمایاندن هنر او و مقایسه با اصل و نسبش معنی و مفهومی ندارد زیرا بدین ترتیب هنر در خور کسی است که دارای اصل مستعد باشد.

در اکثر اشعار سعدی این تناقض دیده میشود و در بیشتر حکایتهای سعدی عدم پیشرفت اطفال را در توارث دانسته است ولی به عوامل تعلیم توجهی ننموده واضح است که تربیت یکسان برای طبایع مختلف سودی نخواهد داشت چون سعدی معلم اخلاق بوده دقت لازم را در این مورد ننموده است او میخواهد بهمه درس اخلاق بدهد از این جهت گفته هایش باهم تطبیق نمینماید سعدی در مورد عواطف و سایر حالات روانی نیز

حکایت‌های فراوانی ذکر نموده است که در بعضی از آنها نیز تناقضاتی دیده میشود که قسمتی از آنها ذکر میشود.

سایر نظریات تربیتی سعدی

شیخ اجل در یکی از حکایت‌های خود میگوید:
«معلم کتابی دیدم در دیار مغرب. ترشروی، تلخ گفتار، بدخوی، مردم آزار، گداطیع، ناپرهیزگار، که عیش مسلمانان به دیدن او تبه گشتی و خواندن قرآنش دل مردم سیه کردی. جمعی از پسران پاکیزه، و دختران دوشیزه به دست جفای او گرفتار نه زهره خنده نه یارای گفتار، گه عارض سیمین یکی را طپنچه زد و گه ساق بلورین دیگری شکنجه کردی.
قصه شنیدم که طرفی از خبثت نفس او معلوم کردند و بردند و براندند و مکتب او را به مصلحی دادند پارسای سلیم نیکمرد حلیم که سخن جز بحکم ضرورت نگفتی و موجب آزار کس برزبانش نرفتی.

کودکان را هیبت استاد نخستین از سر برفت و معلم دومین را اخلاق ملکی دیدند و یک یک دیو شدند، به اعتماد حلم او ترک علم دادند اغلب اوقات بیازیچه فراهم نشستندی و

لوح درست ناکرده درس‌هم شکستندی.» (۱)
بدینجهت مردم ناچار معلم اولی را ترجیح میدهند و
بکارش دعوت می‌کنند پس از این حکایت نتیجه گرفته
میگوید:

«استاد و معلم چو بود بی آزار خرسک بازند کودکان در بازار
پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش در کنار نهاد
بر سر لوح او نوشته به زر جور استاد به ز مهر پدر»
در قسمت دوم که کودکان باید آزادی کامل داشته باشند
و نباید بهیچوجه آنانرا جلوگیری نمود نوعی تعلیم و تربیت
غربی است این تعلیم و تربیت که آزادی زیاده از حد را تجویز
مینماید باروشی که دکتر دکرولی عمل نموده است و رغبت‌های
کودک را اساس و پایهٔ تعلیم و تربیت قرار میدهد تقریباً یکی
است و این نقص را خواهد داشت که تبعیت از رغبت‌های کودکان
و آزادی زیاده از حد آنان از پیشرفت برنامه میکاهد.

ولی سعدی این روش را بکلی مردود دانسته و با آن
صفات ممتازةٔ خوب استاد حلیم‌النفس را از مدرسه بیرون رانده

و معلم بدخوی را براو ترجیح داده است.

سعدی در موارد بسیار سختگیری در تعلیم و تربیت را مجاز دانسته و صراحتاً تأکید کرده است که باید زجر و سیاست تنها وسیلهٔ تعلیم و تربیت باشد.

درجائی دیگر میفرماید:

«هر آن طفل کوجور آموزگار نبیند، جفایند از روزگار»
در صورتیکه میدانیم تنبیه شخصیت کودک را ازین میبرد و او را بکلی شخصی ضعیف‌النفس بارمی‌آورد.

تعلیم و تربیت امروزی نیز هر دو روش را بطوریکطرفه رد می‌کند بلکه چون کودکان دارای طبایع مختلف هستند و از نظر ارثی، محیطی و هزاران عوامل دیگر باهم تفاوت کلی دارند.

پس نمیتوان برای همه یکنوع تعلیم را در نظر گرفت بلکه باید اساس و پایهٔ تعلیم را بر روی مطالعه در تمام موارد برای هر یک از آنان قرارداد. طفلی ممکن است با تشویق پیشرفت نماید، دیگری امکان دارد با هدایت و سومی با سیاست تربیت شود.

پس نمیتوان همه را بایک چوب راند و زجر و سیاست

را اساس تعليم و تربيت قرارداد.

دربارهٔ فوايد خاموشی ميگويد:

«عالمی معتبر را مناظره افتاد بايکی از ملاحظه.....»

آنکس که به قرآن و خبر زو نرهي

آنست جوابش که جوابش ندهی» (۱)

اولا فوايد خاموشی در مواقع خوب نشان داده ميشود که از سخن گفتن زيانی حاصل شود خاموشی اين عالم از عجز بوده است نه اجتناب از شر و برعکس بنا به رأی خود سعدی «وظیفه عالم سخن گفتن است نه خاموشی.»

«عالم نشاید که سفاقت از عامی به حلم در گذراند که»

هر دو طرف را زبان دارد» (۱)

در جای دیگر ميگويد :

«بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زيک گوهرند» (۲)

ولی زود اين امر را فراموش نموده به قومی که گناهی

جز فرق مذهب با سايرين ندارد ميتازد.

یکجا از دیدن هم نشين خوب لذت ميبرد و حکايتهای

۱- باب چهارم گلستان .

۱- باب هشتم گلستان .

۲- باب اول گلستان .

فراوانی می آورد و تأثیر همنشین خوب و بد را مینمایاند و در جای دیگر از تقوی و ظلم و جور « بدگوهری » به ناله درمی آید و قلم بطلان بر روی تربیت و محیط می کشد در سایر دستورهاى اخلاقی وی نیز چنین مواردی دیده میشود.

درجائی دیگر میگوید :

« هر کرا جامه پارسایینی پارسادان و نیکمردانگار » (۳)

اما در حکایتی دیگر حجابی روی این گفته میکشد و ذکر می کند که :

« ابلهی را دیدم سمین خلعتی ثمین در بر چگونه همی بینی این دیبای معلم بر این حیوان لایعلم گفتم خطی زشتست که با آب زر نوشته اند يك خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا » (۱)

که باشعرا اول کاملاً مغایر و متفاوت است زیرا در آنجا میگوید که هر کس ظاهری پارسا داشت او را مرد خوبی بدان ولی در حکایت بعدی چون خلاف آن اثبات میگردد بصورت های دیگر به ظواهر آراسته و زیننده میتازد و سیرت نیکورامیستاید. در حکایتی میگوید :

« وقتی در بیابان راه را گم کرده بوده و دل بر هلاک نهاده

۳- باب سوم گلستان .

۱- باب هشتم گلستان .

ناگاه کیسه‌ای یافتیم پرمروارید پنداشتم گندم بریانست باز
آن تلخی ونومیدی بدانستم که مروارید است...» (۲)
دراین حکایت شیخ اجل بعضی ازحالات روانی را بازگو
نموده است .

درحکایتی دیگر درمورد قناعت میگوید:

«کس نتواند گرفت دامن دولت بزور
کوشش بیفایده است وسمه برابروی کور
چه کند زورمند وارون بخت
بازوی بخت به که بازوی سخت» (۱)

میدانیم که قناعت فضیلت است برای آنکه نقطه مخالف آرز
میباشد ولی نباید آنرا بادون همتی وبطالت اشتباه کرد.

سعی وعمل نیز فضیلتی است اجتماعی زیرا درسایه کاروکوشش
افراد جامعه بهرفاه فراوانی نایل میشود ولی سعدی فضیلت
قناعت را بابطالت درهم آمیخته است. و اساس رستگاری را که
برکوشش استوار است ازبین میبرد باتوجه به نظریات تربیتی
سعدی میتوان نتیجه گرفت که نظریات سعدی بر مبنای محور
خاصی دورنمیزند ونمیتواند دارای حزم معین ومشخص باشد.
معلم وشاگرد را جداگانه مورد سنجش قرار میدهد ولی
۲- باب سوم گلستان . ۱- باب سوم گلستان .

از عوامل مختلف و مؤثر در تربیت فقط به زجر و سیاست اکتفا مینماید و در حالیکه میگوید تربیت یکسان است و طبایع مختلف زود میگذرد و تربیت خاصی را برای هر طبع در نظر نمیگیرد سعدی همانطوریکه گفته شد خواسته است به راهنمایی طبقات مختلف اجتماع بپردازد.

از اینجهت روش خاصی مورد نظر نبوده است.

قدرت سخن وی به پایه‌ای است که نقطه‌های قابل انتقاد را در ناحیه فکری پوشانیده و حسن بیان وی بر مطالب او پوشش زیبایی داد است که خواننده را از غور و تعمق باز میدارد و نقطه‌های ضعف و تناقضات گفته‌های او به چشم نمیخورد بهمین دلیل قریب هفتصد سال است گلستان کتابی اخلاقی و تربیتی بشمار رفته و مورد استفاده همگان قرار گرفته است.

اینها چند گلی از گلستان شیخ اجل بود که در سال یکهزار و سیصد و چهل و دو از گلهای رنگارنگ گلستان چیده بودم و بهتر دانستم که تقدیم ادب دوستان نمایم گلهای رنگارنگی که مجموع آنها از نظر تربیتی درخور اهمیت است و در کمتر گلستانی میتوان به آن دست یافت.

به چه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من بپر ورقی
گل همین پنجروز و شش باشد این گلستان همیشه خوش باشد

ملحقات

کلمات قصار و اشعاری منتخب از

گلستان سعدی

دیباچه

«بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»
«هر که آمد عمارتی نوساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت»
«بماند سالها این نظم و تألیف زما هر ذره خاک افتاده جائی»
«غرض نقشیست کز ما بازماند که هستی را نمی بینم بقائی»
«مگر صاحب دلی روزی برحمت کند در حق این مسکین دعائی»

باب اول

در سیوت پادشاهان

«دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه انگیز.»
«هنوز نگرانست که ملکش با دگران است.»
«کوتاه خردمند به که نادان بلند
نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر»
«اسب لاغر میان بکار آید
روز میدان نه گاو پرواری»
«آتش نشانیدن و اخگر گذاشتن وافی کشتن و بچه نگهداشتن»

- « کار خردمندان نیست . »
- « گفت بخشیدم اگر چه مصلحت ندیدم . »
- « دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد . »
- « عاقبت گرگزاده گرگ شود گر چه با آدمی بزرگ شود . »
- « توانگری بهنراست نه بهمال و بزرگی به عقل است نه بهسال . »
- « قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید . »
- « ای زبر دست زیر دست آزار گرم تاکی بماند این بازار »
- « به چه کار آیدت جهانداری مردنت به که مردم آزاری »
- « آنانکه به کنج عافیت بنشستند دندان سگ و دهان مردم بستند »
- « کاغذ بدریدند و قلم بشکستند وز دست و زبان حرفگیران رستند »
- « کس نیاید بخانه درویش که خراج زمین و باغ بده »
- « یا بتشویش و غصه راضی باش یا جگر بند پیش زاغ بنه »
- « چار کس از چار کس بیجان برنجند حرامی از سلطان و دزدان »
- « پاسبان . »
- « و فاسق از غماز و روسبی از محتسب و آن را که حساب پاک »
- « است از محاسبه چه باکست . »
- « قاتر یاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده بود . »

«به دریا درمنافع بیشمار است اگر خواهی سلامت بر کنار است.»
«دوستان در زندان بکار آیند که بر سفره همه دشمنان دوست
نمایند.»

«دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی»
«دوست آن دانم که گیرد دست دوست
در پیریشان حالی و درماندگی»

«عمل پادشاهان چون سفر دریاست خطرناک و سودمندی گنج»
«برگیری یا در طلسم بمیری.»

«درمیر و وزیر و سلطان را بی وسیلت مگرد پیرامن»
«سگ و دربان چو یافتند غریب این گریبانش گیرد آن دامن»
«قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت
نوشیروان نمرود که نام نکو گذاشت»

«اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
بر آورند غلامان او درخت از بیخ»
«به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زنند لشگریانش هزار مرغ بسیخ»
«آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند دود دل دردمند»

«خر باربر به که شیر مردم در .»
«مسکین خراگر چه بی تمیز است چون بار همی برد عزیز است»
«گاوان و خران بار بردار به ز آرمیان مردم آزار»
«نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار»
«یا وفا خود نبود در عالم یامگر کس در این زمانه نکرد»
«کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد»
«نان خود خوردن و نشستن به که کمزترین بخدمت بستن ..»
«بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد.»

باب دوم

دراخلاق درویشان

«بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمیدانم .»
«عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت .»
«در خدمت مردان یارشاطر باشم نه بار خاطر .»
«در نظر ایشان چیزی نخوردم که بکار آید گفت نماز را هم»
«قضاکن که چیزی نکردی که بکار آید.»
«چنان خواب غفلت برده اند که گوئی نه خفته اند که مرده اند.»
«گفت جان پدر تو نیز اگر بختی به از آن که در پوستین»

«مردم افتی .»

«دیدم که نفسم در نمیگیرد و آتشم درهیزم تر اثر نمیکند .»
«دریغ آدمم تربیت ستوران و آینده‌داری در محلت کوران .»
«گفت ای برادر حرم در پیش است و حرامی در پس اگر رفتی»
«بردی و اگر خفتی مردی .»
«لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان هر چه»
«از ایشان در نظر ناپسند آمد از آن پرهیز کردم .»
«دوستان دیوانی را وقتی توان دید که معزول باشند.»
«ای گرفتار پای بند عیال دیگر آزادگی مبنده خیال»

باب سوم

در فضیلت قناعت

«تا اشتها غالب نشود نخورند و هنوز اشتها باقی باشد که دست»
«از طعام بدارند .»
«نفس را وعده دادن به طعام آسانترست که بقالرا به درم .»
«عطای او را به لقای او بخشیدم .»
«هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد.»
«نانی بجانی از دست ندادی و گربه بوهریره را بلقمه‌ای»

«نواختی و سگ اصحاب الکهف را استخوانی نینداختی»
«فی الجمله خانه او را کس ندیدی درگشاده و سفره او را»
«سرگشاده.»

«چه توان کردن مرا روزی نبود و ماهی را همچنان روزی»
«مانده بود.»

«گفت سعدی چگونه همی بینی این دیبای معلم برین حیوان»
«لایعلم گفتم خطی زشتست که به آب زرنبشتست.»
«یک خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا.»

«تهیدستان را دست دلیری بسته است و پنجه شیری شکسته.»
«چه خوش گفت آن تهیدست سلحشور»
«جوی زر بهتر از پنجاه من زور»

باب چهارم

در فوائد خاموشی

«تا مصیبت دونشود یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه.»
«این خانه چنانکه هست از من پرس بخر که هیچ عیبی ندارد»
«گفتم بجز آنکه تو همسایه منی.»
«این چه حرامزاده مردمانند سگ را گشاده اند و سنگ را بسته.»

«گرتو قرآن برین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی»

باب پنجم

در عشق و جوانی

«پارسا را بس اینقدر زندان که بود همطویلۀ زندان.»

«که صد چندان که دانارا از نادان نترست نادان را از دانا»
«وحشتت.»

«گر تضرع کنی و گر فریاد دزد زر باز پس نخواهد داد.»

«مجنون به فراست دریافت گفت از دریچۀ چشم مجنون باید»

«در جمال لیلی نظر کردن تاسر مشاهده او بر تو تجلی کند.»

باب ششم

در ضعف پیری

«زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری.»

«خواجه شادی کنان که پسر عاقلست و پسر طعنه‌زنان که»
«پدرم فرتوت.»

«رفتن و نشستن به که دویدن و گستن.»

«اسب تازی دوتک رودبشتاب شتر آهسته میرود شب و روز.»

«تا کودکان بر آوردم دگر کودکی نکردم.»
«به دیناری چو خرد در گل بماند و را الحمدی بخواهی صد بخوانند»

باب هفتم

در تاثیر تربیت

«حکیمی پسرانرا پند همیداد که جانان پدر هنر آموزید که»
«ملك و دولت دنیا اعتمادرا نشاید و سیم وزر در سفر بر محل»
«خطر است یزدد بیکبار برد یا خواجه بتفاریق بخورد اما»
«هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده و اگر هنرمند از دولت»
«بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولتست هر جا که رود»
«قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند.»
«اگر صد ناپسند آید زدرویش رفیقانش یکی از صد ندانند»
«و گریک بذله گوید پادشاهی ز اقلیمی به اقلیمی رسانند»
«پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش در کنار نهاد»
«بر سر لوح او نبشته بزر جور استاد به که مهر پدر»
«چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن
که میگویند ملاحان سرودی»

«اگر باران به کوهستان نبارد

به سالی دجله گردد خشک رودی»

«راحت عاجل بتشویش محنت آجل منقص کردن خلاف رأی»

خردمندان است.»

«تربیت یکسان است وطبایع مختلف»

«چندانکه تعلق خاطر آدمیزاد به روزیست اگر به روزی ده»

بودی به مقام از ملائکه درگذشتی.»

«ترا خواهند پرسید عملت چیست نگویند پدرت کیست.»

«یا للعجب پیاده عاچ چو عرصه شطرنج بسر می برد فرزین»

«میشود یعنی به از آن میگرد که بود و پیادگان حاج بادیه»

«بسر بردند و بنرشدند.»

«از من بگوی حاجی مردم گزای را

کو پوستین خلق به آزار میدرد»

«حاجی تونیستی شترست از برای انک

بیچاره خار می خورد و بار میبرد»

«هرآنکه ناآزموده را کار بزرگ فرماید با آنکه ندامت برد»

بنزدیک خردمندان بخفت رأی منسوب گردد .

«بزرگترین حسرتی روز قیامت آن بود که بنده صالح را
بهشت برند وخواجه فاسق را بدوزخ.»
«بیار آنچه داری زمردی وزور که دشمن بیای خود آمد بگور.»
«هر آن دشمنی را که باوی احسان کنی دوست گردد مگر نفس»
را که چندانکه مدارا پیش کنی مخالفت زیادت کند.»

جدال سعدی بامدعی

در بیان توانگری و درویشی

«مور گرد آورد بتابستان تافراغت بود زمستانش»
«فراغت بافاقه نپیوندد و جمعیت در تنگدستی صورت نبندد»
«یکی تحرمه عشابسته و دیگری منتظر عشانسته هرگز این»
«بدان کی ماند.»
«مشغول کفاف از دولت عفاف محروم است و ملک فراغت زیر»
«نگین رزق معلوم.»
«دلیم تصور کنند که تریاقتند یا کلید خزانه ارزاق مشتی متکبر»
«مغرور و معجب نفور مشغول مال و نعمت مفتتن جاه و ثروت.»
«سخن نگویند الا بسفاهت و نظر نکنند الا بکراهت. علما را»
«به گدائی منسوب کنند و فقر را به بی سروپائی معیوب گردانند.»

«چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد

کاین شتره صالحست یا خردجال

وبمقتضای حکم قضا رضادادیم وازما مزی درگذشتیم.

«بعداز مجارا طریق مدارا گرفتیم.»

باب هشتم

در آداب صحبت

«نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد وهشت.»

«دوکس رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند یکی آنکه»

اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد.»

«علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل درتونیست نادانی»

«علم ازبهر دین پروردنست نه ازبهر دنیا خوردن.»

«عالم ناپرهیزکار کورمشعلهدار است.»

«ملك ازخردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزکاران کمال»

یابد.»

«پادشاهان بصحبت خردمندان از آن محتاج ترند که خردمندان»

«به قربت پادشاهان.»

«سه چیز پایدار نماند. مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک»
«بی سیاست.»

«رحم آوردن بر بدان ستمست بر نیکان و عفو کردن از ظالمان»
«جورست بر درویشان.»

«هر آن سری که داری با دوست در میان منه چه دانی که وقتی»
«دشمن گردد.»

«رازی که نهان خواهی با کس در میان منه و گرچه دوست»
«مخلص باشد که مر آن دوست را نیز دوستان مخلص باشند.»
«سخن میان دو دشمن چنان گوی که گر دوست گردند»
«شرم زده نشوی.»

«میان دو کس جنگ چون آتش است»

«سخن چین بدبخت هیزم کش است»

«هر که با دشمنان صلح می کند سر آزار دوستان دارد.»

«نه چندان درشتی کن که از توسیر گردند و نه چندان نرمی»
«که بر تو دلیر شوند.»

«دو کس دشمن ملک و دینند پادشاه بی حلم و زاهد بی علم.»

«بلبلا مژده بهار بیار خبر بد بیوم باز گذار»

«ده آدمی بر سر سفره‌ای بخورند و دوسگ بر مرداری باهم
بسر نبرند.»

«روده تنگ بيك نان تهی پر گردد
«نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ»

«هر که با داناتر از خود بحث کند تا بدانند که داناست بدانند
«که نادانست.»

«گر جورشکم نیستی هیچ مریغ در دام صیاد نیوفتادی بلکه
«صیاد خوددام ننهادی.»

«حکیمان دیردیر خورند و عابدان نیم سیر و زاهدان سدرمق
«و جوانان تا طبق برگیرند و پیران تا عرق بکنند اما قلندران
چندانکه در معده نفس نماند و بر سفره روزی کس.
«استعداد بی تربیت دریغست و تربیت نامستعد ضایع
«مشک آنست که ببوید نه آنکه عطار بگوید.»

«عابد که نه از بهر خدا گوشه نشیند
«بیچاره در آئینه تاریک چه بیند»

«اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی.
«جان در حمایت يك دمست و دنیا وجودی میان دو عدم دین»

«بدنیافروشان خرنند یوسف بفروشدن تاجچه خرنند»
«توانگر فاسق کلوخ زر اندود است و درویش صالح شاهد»
«خاک آلود.»

«این دلق موسیست مرقع و آن ریش فرعون مرصع.»
«رونده بی معرفت مرغ بی پرست و عالم بی عمل درخت بی بر»
«وزاهد بی علم خانه بی در»
«مراد از نزول قرآن تحصیل سیرت خوبست نه تزییل سورت»
«مکتوب»

«عامی متعبد پیاده رفته است و عالم متهان سوار خفته»
«سگ حقیقت شناس به از آدمی ناسپاس»
«حق جل و علا می بیند و می پوشد و همسایه نمی بیند و می خروشد.»
«دو کس مردند و تحسب بردند یکی آنکه داشت و نخورد و»
«دیگر آنکه دانست و نکرد.»

و اما آخرین کلام :

«ادبیات فارسی ایران همواره متأثر از اوضاع و احوال
تاریخی زمان خود بوده است آنجا که ادبیات نمایانگر دوره ای
آرام و بی سرو صداست شعرها و نثرها بیرنگ و بی فروغ و

ساختگی و خالی از محتوای اجتماعی است شعر بخاطر گل و بلبل و زمزمه آبخار و در وصف یار سروده شده است اگر لطف و زیبایی دارد بخاطر توجه به فرد به جسم و به مادیات بوده و حالت معنوی فراموش گردیده است.

اما آنجا که دگرگونیها، نابسامانیها، ظلمها، ستمها در تاروپود ادیب اثر گذاشته است او را در یک حالت غلیان و احساسات خاصی قرار میدهد که حالت حرکت دارد از سکون درآمده است. می بیند، می شنود، احساس می کند، درک می کند، سپس بصورت شعر و نوشته نقش می بندد. نقشهای ادبیات، در حالت آرامش و سکون، در حالت سکوت و خفقان، در اوج مبارزات با ظلم و ستم نقش پذیرفته است. ادبیات آینه تمام نمائی است از زمانهای مختلف تاریخ و زندگی مردم و ادبیات ایران غنی ترین و پربارترین ادبیات جهان است و بر وارثین این ثروت گرانبهاست که در نگهداری آن کوشش نمایند.»

«پایان»

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**